

از منافع خود می‌گذرد که هم خون او هستند.)

ب - خود خواهی همگانی (جامعه مدنی که در آن هر کس به دنبال نفع شخصی است و از نیازهای دیگران برای ارضاء خواست‌های خود استفاده می‌کند و در نتیجه، نیازهای فردی، آدمیان را به هم مربوط می‌سازد.

ج - دیگر خواهی عمومی (در این حیظه، انسان‌ها نه بر اساس منفعت فردی بلکه بر اساس انسجام گروهی و نفع عمومی به هم مربوط می‌شوند) (نگاه کنید به Avineri، ۱۹: ۱۳۴) گرچه مرور اندیشه‌های «هگل» در باب دولت، امروزه دیگر شوری ایجاد نمی‌کند و نادرستی آن با ظهور دولت‌های جدید به ویژه در غرب کاملاً آشکار شده است، اما نکته‌ای بسیار مهم در دیدگاه او نهفته که برای درک نظام سیاسی در مشرق زمین، حائز اهمیت است. در جوامعی که در آنها جامعه مدنی شکل می‌گیرد، در واقع فرد به عنوان عضوی از جامعه تولد یافته و عضویت او، نه به خانواده و عشیره و قبیله متکی است و نه به رابطه با دولت. بر همین اساس، بسیاری از نظریه پردازان، تجلی جامعه مدنی را در بازار و حیظه‌های کسب و کار جستجو کرده‌اند. «هگل» نیز بر پایه چنین تصویری انعکاس عینی جامعه مدنی را چیزی جز مکانیسم‌های بازار نمی‌داند و آن را «اجتماعی از تولید کنندگان» از نوع مورد نظر اقتصاد دانان کلاسیک معرفی می‌کند. (نگاه کنید به «پلامناتز» ۱۳: ۱۸۹).

در جامعه مدنی در برابر بیشتر خدمات، پول پرداخت («پلامناتز» ۱۳: ۳۷) و حقوق و وظایف افراد دقیقاً تعیین می‌شود. قراردادهای و پیمان‌های رسمی وضع می‌شود و منازعات به وسیله اشخاصی که بی طرف فرض شده و تابع قواعد معینی هستند، فیصله می‌یابد. چنانچه در مباحث بالا دقت شود چند نکته مهم قابل استنتاج است. نخست آن که در جامعه مدنی قدرت دولت محدود می‌شود که باید به نوعی مشروعیت یابد (در واقع اقتدار یا قدرت مشروع جانشین زور و تمایلات حاکم و اصحاب سلسله مراتب قدرت می‌شود). دوم آن که قرارداد، ضوابط و مقررات و قوانین به علت کاربرد وسیع و کارکردهای روزمره، مدون و لازم‌الاجرا می‌شود. نیاز به حقوق موضوعه و دادگاه‌های حرفه‌ای، تشکیل هیأت منصفه (در واقع همان گروه بی طرف پیش بینی شده در جامعه مدنی) از این نیاز سر چشمه می‌گیرد.

تصویری که «آدام اسمیت» در کتاب «ثروت ملل» از دست نامرئی و بازار ارائه می‌دهد به خوبی گویای جامعه مدنی است. سوم آن که، گرچه در جامعه مدنی همه برای نفع شخصی خود و ارضاء تمایلات فردی در جدال بی پایان هستند، اما هر گروه بنا به مهارت، حرفه و فعالیت خود که تصادفاً در جامعه مدنی کسب می‌شود و حتی بر اساس ذوق، سلیقه و ذائقه گرد هم می‌آیند و ناچار به همکاری تن در می‌دهند. آن هم همکاری برای نفع شخصی و سود فردی که آزادانه و بر اساس تمایل فردی انتخاب شده است. از این رهگذر گروه‌های هم پیمان غیر خویشاوند زاده و تکثیر می‌شوند.

گرچه مفهوم «جامعه مدنی» توسط فلاسفه قرن هیجدهم اروپا و اقتصاد دانان کلاسیک رایج شد و در دوران آغازین سرمایه داری به نحوی عینی و فراگیر بازتاب پیدا کرد و به بارزترین شکل، در مفهوم بازار، تبلور یافت، اما عناصر متشکله آن سالمندتر است. در تمدن یونان و روم و بعدها در عصر فنودالیسم، مکانیسم‌هایی قابل ردگیری است که از تمرکز قدرت در دست فرد، گروه‌های خویشاوند (خاندان، عشیره، ایل و قبیله و نظایر آن) جلوگیری می‌کرده و اقلیتی از افراد با لایه بندی درونی و کشمکش دایمی درونی و بیرونی، به اعمال حاکمیت می‌پرداخته‌اند. البته این همه، هرگز به آن معنا نیست که در جوامع یاد شده، زور، خشونت، سرکوب و شکنجه و آزار به کار نمی‌رفته و یا کمتر به کار می‌رفته است، بلکه سخن بر سر شکل و مکانیسم‌های حاکم بر آن است که بی آمدهای تعیین کننده‌ای نیز داشته است.

به بیان دیگر، سلطه از طریق طبقه اجتماعی با لایه‌های متفاوت متشکل از افراد با حقوق برابر، اعمال می‌شد. طبقه‌ای که از اجتماع مالکین پدید آمد و میزان مالکیت، با اعمال حاکمیت و توان مانور سیاسی همراه و ثروت به قدرت تبدیل می‌شد. از سوی دیگر سلسله مراتبی از امتیازها، حقوق و وظایف و چشم داشت‌ها وجود داشت که تا بقاء دوره تاریخی مربوطه، پایداری نشان می‌داد. به دیگر سخن، موارد پیش گفته، نهادی شده بود. از این نکته نیز نباید غافل بود که اعمال سلطه به هر نحو، باید شکلی مشروع به خود می‌گرفت. حتی اگر

## موانع توسعه در ایران: برخی عوامل تاریخی (۴)

نوشته: پوریا پیروز

### نظام سیاسی

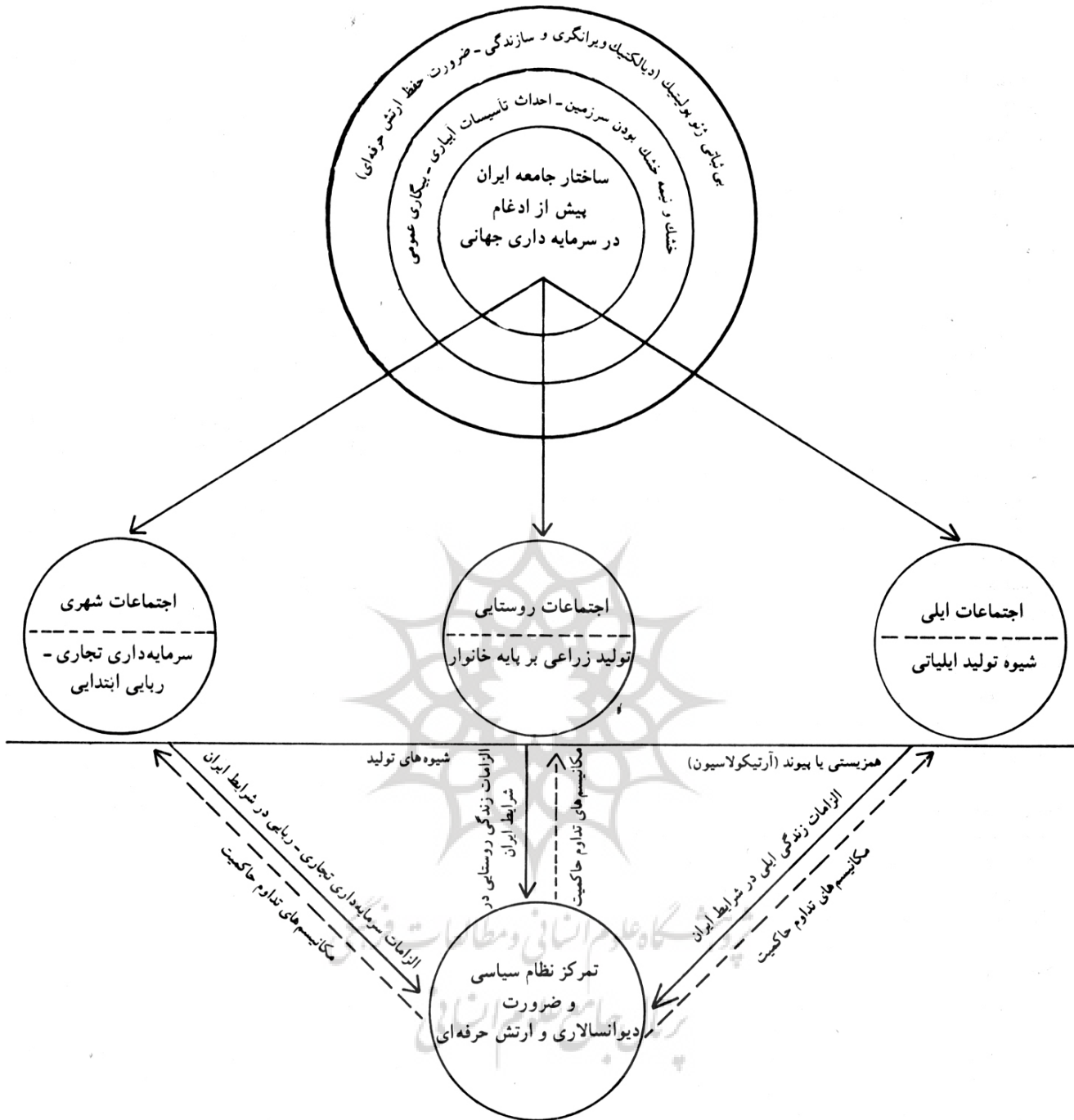
در بخش‌های گذشته این بررسی و به هنگام بحث از شیوه تولید حاکم بر مناطقی از مشرق زمین به ویژه عثمانی، ایران و هند - بنا به اقتضای موضوع و طبیعت مطلب - از خصایص نظام سیاسی و اثرات آن بر افراد، روابط اجتماعی - اقتصادی و حقوقی نیز سخن به میان آمد. دلیل این امر را باید در ترکیب و در هم تنیدگی پایدار شیوه تولید و نظام سیاسی جستجو کرد. تا به آن جا که استبداد یا «دسپوتیسم»، از ویژگی‌های تفکیک ناشدنی شیوه تولید یا نظام آسیایی قلمداد شده است و این دو موضوع در واقع دوروی یک سکه به حساب می‌آید. در هم تنیدگی یاد شده سبب شده است تا به هنگام برشمردن ویژگی‌های شیوه تولید، خصیصه‌های نظام سیاسی نیز بر شمرده شود. برخی از مهمترین این ویژگی‌ها که در بخش‌های پیشین مورد اشاره قرار گرفت عبارت است از:

- ۱- نبود محدودیت‌های قضایی.
- ۲- نبود اشرافیت موروثی و عدم شکل گیری نظام طبقاتی با مرزبندی مشخص.
- ۳- نبود نهادهای حقوقی.
- ۴- برابری برده‌وار همگانی و بی قدرتی عمومی.
- ۵- اجبار به بیگاری.
- ۶- نبود قانون و ایفای نقش آن توسط خانواده و مذهب.
- ۷- نبود اصناف مستقل با توان مانور سیاسی و دخالت در حکومت.
- ۸- نبود نهادهای برخاسته از اراده آزاد افراد و بر اساس تمایل و انتخاب آنان.

این ویژگی‌ها را که از مقایسه جوامع اروپای غربی و ملل مشرق زمین به دست می‌آید می‌توان مشخصه جامعه‌ای غیر مدنی دانست. گرچه مفهوم جامعه مدنی، نا روشن است، اما می‌توان آن را قلمروی جدا از خانواده گسترده و منفک از دولت معرفی کرد. بر همین اساس، «هگل» فیلسوف آلمانی، جامعه مدنی را حاصل نفی نوعی از انواع خانواده تلقی کرده است. به نظر «هگل» آدمیان به ۳ شیوه به هم مرتبط هستند.

الف - دیگر خواهی خاص (حیظه خانواده، حیظه‌ای که فرد فقط برای کسانی

بیان شماتیک ساختار جامعه ایران و عناصر تشکیل دهنده آن



شرق رخ داده است، خلاصه می شود. غافل از آنکه به هنگام مقایسه دو نظام یا دو دوره تاریخی، هدف، کشف مکانیسم های مستقل حاکم بر هر یک از آنها است. زیرا هر یک از قانونمندی های خود تبعیت می کند و در فضای ویژه خود می زید. گرچه مقایسه معمولاً به ارزیابی ختم می شود، اما باید به هوش بود که روش اندازه گیری و روشن باشد و عوامل دخیل در آن مشخص شود تا معلوم شود که ارزیابی بر چه پایه هایی استوار است.

حال با توجه به این نکته مهم باید به بحث در باره ویژگی های نظام سیاسی ایران پرداخت و کوشید تا قانونمندی های آن روشن شود. نمودار ساختار جامعه ایران که در واقع، جمع بندی مباحث قبلی نیز به حساب می آید، گویای این امر است که از دیرباز، دو عامل اساسی بر تحولات تاریخی این مرز و بوم و پروژگی های ساختار اجتماعی آن تأثیری تعیین کننده

مصلوب کردن هزاران نفر در میان بود.

مقایسه مشرق و مغرب زمین که در جامعه شناسی بیش از همه مدیون مسانی «ماکس وبر»، جامعه شناس و متفکر آلمانی است، از جمله روش های سودمند در بررسی و تحلیل جامعه شناختی، تاریخی، سیاسی و فرهنگی است و اتفاقاً جامعه شناسی تا پیش از رواج کمی گرایی بیمار گونه و ثبت اطلاعات خرد و لحظه ای - یعنی جریان فکری غالب در جامعه شناسی امریکایی اوایل قرن حاضر - به نحو گسترده ای از آن استفاده می کرد. اما به هنگام بهره گیری از این روش، نباید مرتکب اشتباهاتی شد که در سنت مقایسه غرب و شرق، دستکم از «ماکیاولی» به بعد رخ داده است. مهم ترین این برداشت های ناروادر مثبت فرض کردن تغییرات غرب و بر آن اساس، منفی دیدن هر آنچه که در

داشته است. اولین عامل که نائباتی ژنوپولتیک نام گرفته، خودزاده موقعیت ممتاز و استراتژیک ایران به عنوان حلقه اتصال سه قاره کهن یعنی آسیا، اروپا و افریقا بوده است. لذا ایران زمین به گونه‌ای ادواری، صحنه کشاکش‌های منطقه‌ای و سراسری به شمار می‌رفته و خشکسالی‌های دایمی و مسایل ایلات و عشایر داخلی، این بی‌ثباتی تاریخی را تشدید می‌کرده است (البته ناگفته نمی‌توان گذشت که تاثیر ایلات در ایجاد ناامنی که بیش از همه توسط جامعه-شناس و مورخ نامدار دنیای اسلام یعنی «ابن خلدون» مورد تأکید قرار گرفته گرچه واقعیت دارد، اما با مبالغه فراوان همراه بوده است). نائباتی در شرایطی ایجاد می‌شده که اجتماعات کوچک، کم عده و بی‌ساز و برگ، به هیچ روی قادر به دفاع از خود نبوده‌اند. از این روی اتحاد بین اجتماعات یاد شده به ضرورتی گریز ناپذیر تبدیل شد و اتحادیه‌های دفاعی پدید آمد که نوعی حکومت ملوک‌الطوایفی در مقیاس کوچک به شمار می‌رفت. جالب توجه آن که چنین اتحادیه‌هایی در آغاز، دستکم در شرایط زمان خود، دموکراتیک محسوب می‌شد. «در ایران باستان از چند خانواده تیره‌ای تشکیل می‌شد که ساکن ده بود و به آن (ویس) می‌گفتند. «ویس» ترکیبی از چند تیره، عشیره و یا قبیله ساکن یک «بلوک» بود که در آن زمان (گنو) نامیده می‌شد و چند عشیره، قوم یا مردمی را تشکیل می‌دادند که سکونتگاهشان «ولایت» بود و به آن «ده یو» می‌گفتند. رؤسای خانواده‌ها، رئیس «تیره» و رؤسای «تیره»ها رئیس «قبیله» را انتخاب می‌کردند. رئیس «قوم» یا «ولایت» نیز در اوایل انتخابی بود. اما چون فرماندهی لشکر را هنگام جنگ به عهده داشت، بعدها بر اختیارات خود افزود» (بیرنیا، بی‌تا). نقل قول یاد شده به خوبی نشان می‌دهد که حاکمیت سیاسی بر پایه خانواده پدر سالارانه شکل می‌گرفت. اما به علت تداوم جنگ‌ها، رؤسای انتخابی اتحادیه‌های دفاعی که در واقع پدر فرضی کل اجتماع به حساب می‌آمدند، اختیارات خود را نهادی ساخته، پایه‌های نظام شه‌پدری و بعدها ستم شاهی را بی‌ریزی و از این رهگذر مالکیت خانواده، عشیره و قبیله بر زمین را نیز از آن خود کردند. از سوی دیگر، عامل دوم یعنی خشک و نیمه خشک بودن منطقه و ضروری بودن ایجاد تأسیسات آبرسانی و آبیاری که از طریق سازمان دهی کار جمعی و یاد در واقع بیگاری همگانی امکان پذیر می‌شد، به نهادی شدن تمرکز قدرت در دست پدر فرضی کل جامعه و ایجاد دیوان سالاری، کمک کرد و نظام سیاسی متمرکز زاده شد. با تمرکز قدرت در دست فرد با اتکاء به خاندان، عشیره و قبیله خود، استبداد به شیوه طبیعی حکومت تبدیل شد.

تصویر ارائه شده که در منابع گوناگون کم و بیش مورد اشاره قرار گرفته تنها بیان کننده یک روی سکه است. آنچه که کمتر مورد بررسی قرار گرفته و تحلیل شده، در این حقیقت نهفته است که چگونه و چرا الگوی یاد شده برای هزاران سال تداوم یافته است؟ عجیب‌تر آنکه مبارزه مردم به اشکال گوناگون که تاریخ ایران آکنده از آن است، کمتر نظام سیاسی را هدف قرار داده و بیشتر بر علیه شخص حاکم، سازمان می‌یافته و عجیب‌تر آن که با تعویض افراد و گماردن افراد جدید، به سرعت الگوهای گذشته تکرار می‌شده است. به نظر می‌رسد که کلید درک مسأله در کار کرده‌های حکومت متمرکز، علیرغم قساوت و شرزگی آن نهفته که البته نیازمند پژوهشی عمیق و فراگیر در تاریخ ایران است. از اینرو آنچه را که در زیر می‌آید بیشتر باید به عنوان طرح چند فرضیه تلقی کرد. باشد که اندیشمندان این مرز و بوم لب به سخن بگشایند و با نقد و بررسی منابع موجود، سره را از ناسره تشخیص دهند. باید توجه داشت که وجود نظام سیاسی متمرکز، علیرغم استبدادی بودن آن و سایر نکات منفی، به گونه‌ای قانونمند شکل گرفته است. زیرا نمی‌توان پدیده‌های اجتماعی - اقتصادی شکل گرفته در طول تاریخ را بر اساس تمایلات افراد، شانس، تصادف و تقدیر، تحلیل کرد. باید توجه داشت که آدمیان در هر چارچوب اجتماعی و در هر شرایط تاریخی، موجوداتی عقلایی‌اند و با مکانیسم‌هایی که در اختیار دارند به سبک و سنگین کردن امور پرداخته و تصمیم می‌گیرند البته این به آن معنا نیست که تمامی تصمیمات درست و پسنندیده است. لذا در کنار مخاطرات حکومت فردی و استبدادی و نظام سیاسی متمرکز، باید مشخص ساخت که اعضاء و نهاد‌های جامعه چرا برای قرن‌ها به این شیوه حکومتی گردن نهاده‌اند. طبیعی است که تمایل حکومت به تداوم حاکمیت و استفاده از هر وسیله مشروع و نامشروعی در این جهت، یکی از عواملی است که در کنار

عوامل دیگر باید مورد توجه قرار گیرد. در این زمینه لازم است به بررسی گذرایی از برخورد ارکان اصلی جامعه ایران در گستره تاریخ یعنی اجتماعات شهری، روستایی و ایلی با نظام سیاسی متمرکز، فرد مدار و استبدادی پرداخته و به پارامترهایی اشاره شود که کمتر مورد توجه بوده است.

از جمله گروه‌های اجتماعی که به رغم اهمیت خود در زندگی اجتماعی گذشته ایران، خارج از سلسله مراتب قدرت و اعمال حاکمیت قرار داشته‌اند، اصناف شهری بوده‌اند که تجار، پیشه‌وران و صنعتگران شهری را در بر می‌گرفته‌اند. اما گروه‌های یاد شده گرچه به علت شکل حکومت، قادر به تشکیل اصناف مستقل و کوشش برای اشغال حاکمیت نبوده و هرگز به این کار موفق نشده، اما از تمرکز قدرت و حاکمیت فردی زور مدار نیز بهره‌های فراوان می‌برده‌اند. امری که بعدها با همان الگودر پیوند با سرمایه‌داری جهانی تکرار شده است. مسأله آن است که اصناف و پیشه‌وران و صنعتگران شهری از یکسو به بازار جهانی و تجارت در راه‌های دور متکی بوده‌اند که تأمین امنیت آن در محیط بی‌ثبات مشرق زمین از کار کرده‌های اصلی حکومت بود و از طرفی، نظام سیاسی متمرکز به معنای مصرف تجملی اصحاب مراتب قدرت، نیازهای ارتش حرفه‌ای، مصرف دیوان سالاری عریض و طویل و مصرف اجتماعات شهری به شمار می‌رفت و این زمینه‌ها، امکان انباشت گسترده‌ای را فراروی تجار می‌گشود که چشم پوشی از آن، نه عاقلانه بوده است و نه ساده.

لذا اصناف شهری از تمایل طبیعی خود به اشغال حاکمیت، در می‌گذشتند و علیرغم کشمکش‌های گاه و بیگاه، بر نظام سیاسی در مجموع گردن می‌نهادند. اجتماعات روستایی نیز در مدرسه زندگی آموخته بودند که به هر تقدیر مازاد اندکی که به کف می‌آوردند، از روستا خارج می‌شد و حتی در نظام‌هایی مانند فنودالیسم، استثمار وارده بر زارعین (سرف‌ها) به مراتب شدیدتر بود. نظام سیاسی متمرکز، ضمن سازماندهی کار جمعی در مناطقی که به آبیاری مصنوعی نیازمند بود، حالت مالک غیابی را داشت. لذا روستائیان در ماه‌های طولانی، کارفرمای خود به حساب می‌آمدند و در قالب خانوار به امر زراعت و دامداری پرداخته و با بهره‌گیری از صنایع دستی در مقیاس کوچک، زندگی نسبتاً خود کفایی را ادامه می‌دادند. مهم‌تر از همه این‌ها، در مقابل تهاجم خارجی‌ان و ایلات داخلی نیز قادر به دفاع از خود نبودند و این مهم را با پرداخت مازاد به دولت و گسیل فرزندان ذکور برای اجباری، به حکومت محول می‌ساختند. بالاخره باید اذعان داشت که اجتماعات ایلی نیز بنا به ماهیت در نظام سیاسی متمرکز نقشی تعیین کننده می‌یافتند. بیهوده نیست که زمانی طولانی حکومت در ایران در دست ایلات و عشایر و قبایل بوده است و هرگاه ایلات متحد می‌شدند، حکومت مرکزی را ساقط می‌کردند. پس الزامات زندگی شهری، روستایی و ایلی گذشته ایران از یکسو و تلاش حکومت برای تداوم حاکمیت از سوی دیگر، سبب گرانجانی و تداوم شیوه اعمال حاکمیت در این مرز و بوم می‌شده است. در چنین جامعه‌ای خانواده و مذهب کارکردهای ارزشمندی بر عهده داشتند و پادزهر نبود قانون، زندگی انجمنی، فقدان محدودیت‌های قضایی، فقدان تشکل‌های سیاسی بر اساس اراده آزاد افراد و موارد یاد شده دیگر، محسوب می‌شد. این ساختار تا ادغام اقتصاد و جامعه ایران در نظام سرمایه‌داری جهانی به حیات خود ادامه داده است. اما فرایند ادغام، سبب تحولی اساسی نشد و پیوند تاریخی شیوه‌های تولید، امکان همزیستی اشکال ماقبل سرمایه‌داری با سرمایه‌داری غیر طبیعی (دفورمه) را فراهم آورد. به قول «آیدان فوستر - کارتر»، «سرمایه‌داری در نظام‌های غیر سرمایه‌دارانه، نه بگونه‌ای مکانیکی از نظام‌های قبلی سر بر می‌آورد و نه به اضمحلال آنها منجر می‌شود. در حقیقت، سرمایه‌داری نه تنها به متلاشی کردن اشکال غیر سرمایه‌داری مبادرت نمی‌کند، بلکه با آنها پیوند خورده، همزیستی پیشه می‌کند و به حفظ و ترو خشک کردن اشکال ماقبل سرمایه‌داری می‌پردازد و در مواردی، شیطان صفتانه بر اساس هیچ و بوج به افسون آن‌ها می‌پردازد (نگاه کنید به Foster - carter: ۱۹۷۸: ۲/۳). حال با این مقدمات باید پرسید که موانع موجود بر سر راه توسعه واقعی ایران که از این عوامل تاریخی نشأت می‌گیرد، کدام است؟ بحث بعدی مقاله به این مهم اختصاص خواهد یافت.

ادامه دارد